



<https://cbs.ui.ac.ir/?lang=en>

Journal of Research in Cognitive and Behavioral Sciences
E-ISSN: 2345-3524
Vol. 10, Issue 1, No.18, Spring and Summer 2020, P:109-122

Research Article

Detecting the Intention of Behavior by Presumption of Innocence: the Psychological Foundation of the Legal Principle of Innocence

Ebrahim Ahmadi*: Assistant Professor Psychology, Department of Psychology, Buin Zahra Branch, Islamic Azad University, Buin Zahra, Iran.
eahmadi1356@gmail.com

Abstract

When a behavior leads to two outcomes, one of which is good and the other is bad, how do we know which outcome was intentional and which was unintentional? To identify the mechanism of detecting behavior intention and in an experimental design, 132 children (61 girls) with a mean age of 55 months were selected from four preschools in Tehran's second district by the convenience sampling method and were randomly assigned to three groups of intentionless (who were not told anything about the intent of protagonist), good intention (who were told that the intention of the protagonist was good), and bad intention (who were told that the intention of the protagonist was bad). The research tool was a childish version of the Trolley Story in which the protagonist behaved in a way that had a good outcome and a bad outcome, and the subjects were asked to judge that: 1) Was the bad outcome intentional? 2) Did the protagonist have a duty to do that behavior? 3) Was the behavior of the protagonist good? Chi-square and ANOVA tests showed that in all three types of moral judgment, the intentionless and good intention groups were not different, but the difference between the intentionless and bad intention groups was significant. The findings show that the subjects used the presumption of innocence or the principle of innocence to detect the intent of the behavior, i.e. they perceived the behavior's good outcome as intentional and the behavior's bad outcome as unintentional.

Keywords: Intention, Intention Detection, Moral Judgment, Presumption of Innocence, Principle of Innocence

* Corresponding author

Copyright©2020, University of Isfahan. This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>), which permits others to download this work and share it with others as long as they credit it, but they can't change it in any way or use it commercially



تشخیص قصد رفتار با پیش فرض بی گناهی: زیربنای روان‌شناختی اصل حقوقی برائت

ابراهیم احمدی*، استادیار گروه روان‌شناسی، واحد بوئین زهرا، دانشگاه آزاد اسلامی، بوئین زهرا، ایران

eahmadi1356@gmail.com

چکیده

هنگامی که رفتاری به دو پیامد می‌انجامد که یکی از آنها خوب و دیگری بد است، از کجا می‌فهمیم که کدام پیامد عمدی و کدام غیر عمدی بوده است؟ با هدف شناسایی سازوکار تشخیص قصد رفتار و در یک طرح آزمایشی، ۱۳۲ کودک (۶۱ دختر) با میانگین سنی ۵۵ ماه از چهار پیش‌دبستانی منطقه دو تهران با روش دردسترس‌گزینه‌شده و با روش تصادفی به سه گروه بی‌قصد [که چیزی درباره قصد شخصیت داستان به آنها گفته نشد]، قصد خوب [که به آنها گفته شد قصد شخصیت داستان خوب بوده است] و قصد بد [که به آنها گفته شد قصد شخصیت داستان بد بوده است] گمارده شدند. ابزار پژوهش، شکلی کودکانه از داستان واگن برقی بود که در آن شخصیت داستان رفتاری انجام می‌داد که یک پیامد خوب و یک پیامد بد داشت و آزمودنی‌ها باید قضاوت می‌کردند که: (۱) آیا پیامد بد، عمدی بود؟ (۲) آیا شخصیت داستان وظیفه داشت آن رفتار را انجام دهد؟ (۳) آیا رفتار شخصیت داستان درست بود؟ آزمون‌های مجذور کای و تحلیل واریانس نشان دادند در هر سه نوع قضاوت اخلاقی، دو گروه بی‌قصد و قصد خوب با هم تفاوتی نداشتند؛ اما تفاوت دو گروه بی‌قصد و قصد بد معنی‌دار بود. این یافته‌ها نشان می‌دهد آزمودنی‌ها برای تشخیص قصد رفتار از پیش فرض بی‌گناهی یا همان اصل برائت سود جسته‌اند. یعنی پیامد خوب رفتار را عمدی و پیامد بد آن را غیر عمدی دیده‌اند.

واژگان کلیدی: اصل برائت، پیش فرض بی گناهی، تشخیص قصد، عمد، قضاوت اخلاقی

مقدمه

هر کدام از رفتارهای انسان، آغازگر زنجیره‌ای از پیامدهاست. برخی از این پیامدها عمدی (اصلی) و برخی غیرعمدی (جانبی) هستند. پیامدهای عمدی آنهایی هستند که رفتار با هدف رسیدن به آنها انجام شده است و پیامدهای غیرعمدی آنهایی هستند که قصدی برای رسیدن به آنها وجود نداشته است. برای نمونه، دانشجویی که در کلاس درس دست خود را بلند می‌کند، هدفش اجازه گرفتن از استاد است (پیامد عمدی)؛ اما ممکن است هم‌زمان جلو دید دانشجوی پشت سری را بگیرد، به دانشجویی دیگر ضربه بزند و تمرکز استاد را کاهش دهد (پیامدهای غیرعمدی). پرسش پژوهش کنونی این است که کسانی که تماشاگر این صحنه یا صحنه‌های مشابه [که در آنها یک رفتار به چند پیامد می‌انجامد] هستند، چگونه می‌فهمند که کدام پیامد عمدی و کدام غیرعمدی بوده است. به گفته دیگر، سازوکار تشخیص قصد رفتار چیست؟

هنگامی که برخی از پیامدهای یک رفتار، خوب و برخی دیگر بد هستند، تشخیص درست قصد رفتار برای انجام قضاوت‌های درست اخلاقی لازم است (لوین، میکایل، و لزی، ۲۰۱۸). این که کدام یک از پیامدهای رفتار یک فرد را عمدی و کدام را غیرعمدی بدانیم، بر قضاوت اخلاقی ما درباره آن فرد اثر زیادی دارد (میکایل، ۲۰۰۷؛ و نگاه کنید به کیلن، مالوی، ریچرdsn، جامپول، و وودورد، ۲۰۱۱؛ هملین، اولمن، تنبام، گودمن، و بیکر، ۲۰۱۳؛ یانگ و ساکس، ۲۰۱۱؛ یانگ، کوشمن، هاووزر، و ساکس، ۲۰۰۷). در مثال دانشجویی که دست خود را بلند کرده است، حتی اگر ضربه زدن به دانشجوی دیگر را پیامد جانبی رفتار او بدانیم، باز هم قضاوت اخلاقی ما درباره او (به دلیل بی احتیاطی) منفی است، اما اگر این ضربه زدن را قصد رفتار او تشخیص دهیم، قضاوت اخلاقی ما بسیار منفی تر خواهد بود. نمونه دیگر، تفاوت مجازات قتل عمد و قتل غیرعمد در نظام حقوقی بیشتر کشورها است.

بخش زیادی از قضاوت اخلاقی انسان‌ها درباره یک رفتار (به‌ویژه رفتارهایی که پیامدهای هم خوب و هم بد دارند)، به تشخیص آنها از قصد آن رفتار بستگی دارد. بسیاری از نظریه‌های شناخت اخلاقی، نقش قصد در قضاوت‌های اخلاقی کودکان (برد و استینگن، ۲۰۰۴؛ کوشمن، شکتاف، ورتن، و کری، ۲۰۱۳؛ کیلن و همکاران، ۲۰۱۱) و بزرگسالان (کوشمن، ۲۰۱۳؛ مل، گوگلیمو، و مونرو، ۲۰۱۴؛ یانگ و همکاران، ۲۰۰۷) را پذیرفته‌اند. از آنجا که تشخیص قصد رفتار بر قضاوت‌های اخلاقی، که به نوبه خود پیامدهای فراوانی دارند، اثر می‌گذارد، شناسایی سازوکارهای تشخیص قصد رفتار، ضروری است.

فرضیه پژوهش کنونی این است که انسان‌ها عمدی یا غیرعمدی بودن پیامدهای یک رفتار را با بهره گرفتن از «پیش فرض بی‌گناهی» یا همان «اصل برائت» (همه انسان‌ها بی‌گناه هستند، مگر آن که گناه کار بودن آنها ثابت شود) تشخیص می‌دهند. انسان‌ها با به کار بستن پیش فرض بی‌گناهی که بخشی از دستگاه شناختی آنها است (میکایل، ۲۰۰۷)، پیامدهای خوب یک رفتار را عمدی و پیامدهای بد آن را غیرعمدی می‌دانند. پژوهش کنونی این فرضیه را با انجام یک آزمایش بر روی کودکان آزمون کرد. برائت، یک اصل حقوقی است که برابر با فرضیه پژوهش کنونی، زیربنای روان شناختی هم دارد؛ حقوق دانان می‌گویند انسان‌ها «باید» بی‌گناه فرض شوند، روان‌شناسان می‌گویند انسان‌ها بی‌گناه فرض «می‌شوند».

پژوهش‌های پیشین نشان داده‌اند که نوزادان تا شش ماهگی بی‌می‌برند که بسیاری از رفتارها هدف‌مدار هستند، یعنی هر رفتاری دارای یک قصد است. در یک آزمایش، پس از آن که نوزادان دستی را که یکی از دو توپ را می‌گرفت چندین بار دیدند و به آن عادت کردند (یعنی مدت زمان نگاه کردن آنها به این صحنه کاهش یافت)، هنگامی که آن دست یک توپ دیگر را گرفت (یعنی هدف تغییر کرد) تعجب کردند (یعنی

این که آدمک مسیر منحنی را می‌پیماید تعجب می‌کند (لوین و همکاران، ۲۰۱۸).

پس یک راه برای استنباط قصد یک رفتار این است که آیا آن رفتار، بهترین روش برای رسیدن به یک هدف بوده است یا خیر. اما هنگامی که یک رفتار به بیش از یک پیامد می‌انجامد و آن رفتار بهترین روش برای ایجاد همه آن پیامدها بوده است، از کجا می‌فهمیم که کدام یک از آن پیامدها مقصود و هدف فرد بوده است؟ چیرا و گرجلی (۲۰۰۷) می‌پذیرند که در این گونه موقعیت‌ها برای تشخیص قصد رفتار به سازوکارهای شناختی دیگری نیاز داریم.

برخی یافته‌ها نشان می‌دهند که «دانش پیشین» می‌تواند در تشخیص قصد رفتار به نوزادان کمک کند. برای نمونه، سامرویل و کرین (۲۰۰۹) صحنه‌ای را به نوزادان ده ماهه نشان دادند که در آن آزمایشگر با کشیدن یک پارچه به تویی که روی پارچه بود دست می‌یافت. در این سن، قصد چنین رفتاری برای نوزادان مبهم است، یعنی برای آنها روشن نیست که هدف رفتار آزمایشگر به دست آوردن پارچه است یا به دست آوردن توپ (سامرویل و وودورد، ۲۰۰۵). سامرویل و کرین (۲۰۰۹) مشاهده کردند که آن گروه از نوزادان که پیشتر به آنها نشان داده شده بود که آزمایشگر می‌خواهد توپ را به دست بیاورد، قصد این رفتار آزمایشگر را نیز به دست آوردن توپ تشخیص دادند. این نوزادان با دانشی که از قصد رفتار پیشین آزمایشگر داشتند، از قصد رفتار کنونی وی ابهام‌زدایی کردند (لوین و همکاران، ۲۰۱۸).

اما برای نوزادان ۱۲ ماهه، قصد رفتار کشیدن پارچه دیگر مبهم نیست، یعنی این نوزادان بدون نیاز به دانش پیشین تشخیص می‌دهند که هدف این رفتار، به دست آوردن توپ است (سامرویل و وودورد، ۲۰۰۵). از ده تا ۱۲ ماهگی چه تغییری در نوزادان رخ می‌دهد که آنان دیگر برای استنباط قصد رفتار، نیازی به اطلاعات پیشین ندارند؟ پژوهش کنونی همین پرسش را در حوزه

مدت زمان نگاه کردن آنها به این صحنه افزایش یافت) اما هنگامی که آن دست از یک مسیر جدید همان توپ اول را گرفت (یعنی هدف تغییر نکرد) تعجب نکردند (وودورد، ۱۹۹۸). پژوهشگران دیگر نیز این آزمایش را تکرار کرده و به یافته‌های یکسانی رسیده‌اند (بایرو و لزلی، ۲۰۰۷؛ وودورد، سامرویل، گرسن، هندرسن، و بورش، ۲۰۰۹). نوزادان ۱۲ ماهه این را هم می‌فهمند که چند رفتار تکی می‌توانند یک هدف مشترک داشته باشند (وودورد و سامرویل، ۲۰۰۰). اما نوزادان از کجا می‌فهمند که رفتارها هدف‌مدار هستند؟ وودورد و همکاران (۲۰۰۹) می‌گویند هرگاه نوزادان، خودشان یک رفتار را برای رسیدن به یک هدف انجام دادند، از آن پس آن رفتار را در دیگران نیز هدف‌مدار می‌بینند (و نگاه کنید به ملتزاف، ۲۰۰۷).

پژوهش‌های بالا نشان دادند که نوزادان می‌فهمند که رفتارها «هدف دارند»، اما روشن نشد که آیا نوزادان این را هم می‌فهمند که رفتارها «چه هدفی دارند»؟ گرجلی و چیرا (۲۰۰۳) پیشنهاد می‌کنند که نوزادان برای تشخیص هدف رفتار از اصل «بهترین روش» سود می‌جویند؛ هدف یک رفتار، چیزی است که آن رفتار، کارآمدترین و منطقی‌ترین روش برای رسیدن به آن باشد (و نگاه کنید به اسکات و بیلارجن، ۲۰۱۳؛ چیرا، بیرو، کاس، و گرجلی، ۲۰۰۳). این پیشنهاد بر پایه آزمایشی است که در آن پس از آن که نوزادان به آدمکی که با پریدن از روی دیوار به یک توپ می‌رسید عادت کردند، دیوار برداشته و مشاهده شد که هنگامی که آدمک دوباره مسیر منحنی پیشین را برای رسیدن به توپ می‌پیمود، در مقایسه با هنگامی که مسیر مستقیم را می‌پیمود، نوزادان تعجب می‌کردند (گرجلی، نادستی، چیرا، و بیرو، ۱۹۹۵). این یافته‌ها نشان می‌دهند که هنگامی که دیوار هست، نوزادان بهترین روش برای رسیدن به توپ را مسیر منحنی و هنگامی که دیوار نیست، بهترین روش را مسیر مستقیم می‌دانند، و لذا از

دادند که وقتی روشن نیست که آیا یک عامل، به وجود آورندهٔ یک پیامد هست یا خیر، اگر آن پیامد منفی باشد، در مقایسه با هنگامی که آن پیامد مثبت است، آزمودنی‌های نوزاد و بزرگسال بیشتر احتمال دارد که باور داشته باشند آن عامل، عمداً آن پیامد را به وجود آورده است. به سخن دیگر، هنگامی که مسؤول یک پیامد معلوم نیست، پیامدهای منفی عمدی‌تر از پیامدهای مثبت دیده می‌شوند، شاید چون انسان‌ها برای پیدا کردن علت پیامدهای منفی انگیزهٔ بیشتری دارند.

پژوهشگران برای شناسایی سازوکارهای تشخیص قصد رفتار، از مجموعه داستان‌های واگن برقی^۱ سودجسته‌اند (پلیزونسی، سیگال، و سورین، ۲۰۱۰؛ شویتسجبل و کوشمن، ۲۰۱۲؛ کوشمن، یانگ، و هاوزر، ۲۰۰۶؛ گرین و همکاران، ۲۰۰۹؛ ولدمن و دایتریچ، ۲۰۰۷). شخصیت این داستان‌ها رفتاری را انجام می‌دهد که این رفتار به یک پیامد خوب و یک پیامد بد می‌انجامد و آزمودنی باید بگوید که کدام یک از آن پیامدها قصد رفتار شخصیت داستان بوده است و این که آیا آن رفتار، ضروری و اخلاقی بوده است یا خیر (میکایل، ۲۰۰۷). در شکل کلی این داستان‌ها، شخصیت داستان با فشردن یک اهرم، یک واگن برقی را روی ریل فرعی می‌اندازد و با این کار، کسانی که روی ریل فرعی ایستاده بودند کشته می‌شوند اما کسانی که روی ریل اصلی ایستاده بودند نجات می‌یابند. بنابراین، رفتار شخصیت داستان یک پیامد بد و یک پیامد خوب دارد: کسانی نجات می‌یابند و کسانی می‌میرند. در این داستان‌ها هیچ‌گونه اطلاعاتی دربارهٔ آنچه که در ذهن شخصیت داستان است به آزمودنی داده نمی‌شود و آزمودنی باید بگوید که قصد شخصیت داستان چه بوده است: کشتن کسانی که روی ریل فرعی ایستاده بودند، نجات کسانی که روی ریل اصلی ایستاده بودند، یا هر دو؟ اگر بیشتر آزمودنی‌ها پاسخ

اخلاق مطرح می‌کند؛ هنگامی که یک رفتار، دو پیامد دارد که از نظر اخلاقی یکی از این پیامدها خوب و دیگری بد است، اگر هیچ‌گونه دانش و اطلاعات پیشین دربارهٔ شخص و موقعیت نداشته باشیم، برای تشخیص هدف و قصد شخص از چه شیوه‌ای استفاده می‌کنیم؟ پژوهش کنونی بر پایهٔ نظریه‌ها و پژوهش‌هایی که در ادامه خواهد آمد، فرض می‌کند که انسان‌ها برای استنباط قصد رفتار در حوزه‌های اخلاقی از پیش‌فرض بی‌گناهی یا همان اصل برائت سود می‌جویند، به این شکل که اگر فردی رفتاری را انجام دهد که آن رفتار به یک پیامد اخلاقاً خوب و یک پیامد اخلاقاً بد بیانجامد، بیشتر انسان‌ها باور دارند که پیامد خوب، قصد فرد و پیامد بد، غیرعمدی بوده است (میکایل، ۲۰۰۷).

پژوهش مارگونی و سورین (۲۰۱۷) به گونهٔ غیر مستقیم از وجود این پیش‌فرض بی‌گناهی حمایت می‌کند. این پژوهشگران می‌خواستند بدانند که کودکان از چه سنی در قضاوت‌های اخلاقی خود به قصد رفتار، نه پیامد رفتار، نگاه می‌کنند، یعنی کسی را که با قصد کمک، آسیب زده است خوب و کسی را که با قصد آسیب، کمک کرده است بد قضاوت می‌کنند. آنها مشاهده کردند که کودکان از چهار سالگی کسانی را که با قصد کمک آسیب می‌زنند خوب قضاوت می‌کنند، اما تا هفت سالگی طول می‌کشد تا بتوانند کسانی را که با قصد آسیب کمک می‌کنند بد قضاوت کنند. این یافته نشان می‌دهد که کودکان اهمیت اخلاقی قصد خوب را سه سال زودتر از اهمیت اخلاقی قصد درک می‌کنند (لوین و همکاران، ۲۰۱۸)، و لذا ممکن است برابر با فرضیهٔ پژوهش کنونی، در قضاوت‌های اخلاقی خود قصد خوب را زودتر و راحت‌تر از قصد بد به کار ببندند.

اما پژوهش‌هایی هم هستند که، البته باز به گونهٔ غیرمستقیم، وجود این پیش‌فرض بی‌گناهی را رد می‌کنند. هم‌لین و برون (۲۰۱۴) و مورویچ (۲۰۰۹) نشان

^۱ trolley

که در گروهی که هیچ اطلاعاتی درباره قصد شخصیت داستان به آزمودنی‌ها داده نمی‌شود (گروه بی‌قصد)، آزمودنی‌ها برای تشخیص قصد شخصیت داستان از پیش فرض بی‌گناهی بهره خواهند گرفت، یعنی پیامد خوب را عمدی و پیامد بد را غیرعمدی خواهند دید. در این پژوهش، گروه بی‌قصد با دو گروه دیگر مقایسه شد: گروهی که به آزمودنی‌ها گفته شد که قصد شخصیت داستان پیامد خوب، نه پیامد بد، بوده است (گروه قصد خوب)، و گروهی که به آزمودنی‌ها گفته شد که قصد شخصیت داستان پیامد بد، نه پیامد خوب، بوده است (گروه قصد بد). برابر با فرضیه پژوهش کنونی، دو گروه بی‌قصد و قصد خوب از نظر متغیرهای وابسته پژوهش کنونی (یعنی قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها) نباید با هم تفاوت داشته باشند، اما تفاوت دو گروه بی‌قصد و قصد بد باید معنی‌دار باشد. اطلاعاتی که آزمودنی‌های گروه قصد خوب دریافت کردند، بیشتر از اطلاعاتی که آزمودنی‌های گروه بی‌قصد داشتند نبود، زیرا برابر با فرضیه پژوهش کنونی، آزمودنی‌های گروه بی‌قصد نیز با پیش فرض بی‌گناهی باور داشتند که قصد شخصیت داستان خوب بوده است. بنابراین تفاوت این دو گروه نباید معنی‌دار باشد. اما آزمودنی‌های گروه قصد بد، اطلاعاتی بیش از آزمودنی‌های گروه بی‌قصد دریافت کردند، زیرا برابر با فرضیه پژوهش کنونی، آزمودنی‌های گروه بی‌قصد با پیش فرض بی‌گناهی باور داشتند که قصد شخصیت داستان خوب بوده است نه بد. بنابراین تفاوت این دو گروه باید معنی‌دار باشد. به سخن دیگر، فرضیه پژوهش کنونی این بود که قضاوت‌های اخلاقی گروه بی‌قصد به قضاوت‌های اخلاقی گروه قصد خوب نزدیک و از قضاوت‌های اخلاقی گروه قصد بد دور خواهد بود (لوین و همکاران، ۲۰۱۸). اگر این فرضیه پذیرفته شود نتیجه می‌گیریم که انسان‌ها برای تشخیص قصد رفتار از پیش فرض بی‌گناهی سود می‌جویند.

یکسانی بدهند، یعنی اگر پاسخ‌ها تصادفی نباشد، آنگاه معلوم می‌شود که آزمودنی‌ها برای تشخیص قصد رفتار شخصیت داستان از یک سازوکار روان‌شناختی بهره گرفته‌اند (لوین و همکاران، ۲۰۱۸). سازوکاری که بر پایه فرضیه پژوهش کنونی، پیش فرض بی‌گناهی یا همان اصل برائت است. اگر آزمودنی‌ها از این سازوکار سود جسته باشند، آنگاه بیشتر آنها باید بگویند که هدف و قصد شخصیت داستان نجات کسانی بوده است که روی ریل اصلی ایستاده بودند، و این کار او را ضروری و اخلاقی بدانند. در پژوهش کنونی، داستان واکن برقی تغییر شکل داده شده است تا برای آزمودنی‌های این پژوهش (که کودکان هستند) فهمیدنی باشد. میکایل (۲۰۰۷؛ ۲۰۰۹) نخستین کسی بود که گفت داستان‌های واکن برقی می‌توانند ابزاری برای پژوهش درباره چگونگی تشخیص قصد رفتار باشند. او فرضیه داد که اگر هیچ اطلاعاتی درباره قصد شخصیت این داستان‌ها به آزمودنی‌ها داده نشود، آنها برای تشخیص قصد شخصیت داستان از پیش فرض بی‌گناهی سود می‌جویند. علاوه بر میکایل (۲۰۰۷؛ ۲۰۰۹) که به گونه آشکار پیش فرض بی‌گناهی را سازوکار تشخیص قصد رفتار دانسته است، پژوهشگران دیگر (برای نمونه، گرین و همکاران، ۲۰۰۹) نیز به گونه ضمنی چنین فرضیه‌ای را مطرح کرده‌اند. اما این فرضیه‌ها تا امروز حمایت تجربی دریافت نکرده‌اند. پژوهش کنونی با هدف شناسایی سازوکار روان‌شناختی تشخیص قصد رفتار، این فرضیه را آزمون کرد که انسان‌ها برای تشخیص قصد رفتار از پیش فرض بی‌گناهی بهره می‌گیرند، یعنی پیامدهای خوب رفتار را عمدی و پیامدهای بد را غیرعمدی می‌دانند. ابزار پژوهش کنونی، شکلی کودکانه از داستان واکن برقی بود که در آن شخصیت داستان رفتاری انجام می‌داد که دو پیامد داشت: یک پیامد اخلاقاً خوب و یک پیامد اخلاقاً بد. فرضیه پژوهش این بود

روش

۱۶۱ کودک از چهار پیش‌دبستان منطقه دو تهران (راسخ، سوده، مشکوه، موعود) با روش در دسترس نمونه‌گیری و با روش تصادفی به سه گروه بی‌قصد، قصد خوب، و قصد بد گمارده شدند. ۱۳ کودک نتوانستند مقیاس لیکرت^۲ را یاد بگیرند، ۱۱ کودک

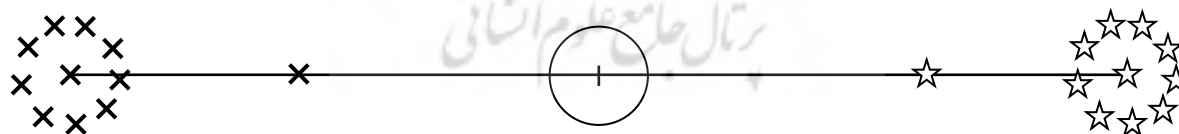
داستان‌ها را درست نفهمیدند، چهار کودک درست با پژوهشگر همکاری نکردند، و مادر یک کودک برای پژوهش مشکل ایجاد کرد. این ۲۹ کودک از پژوهش کنار گذاشته شدند و لذا این پژوهش ۱۳۲ آزمودنی داشت که ویژگی‌های توصیفی آنها در جدول ۱ دیده می‌شود.

جدول ۱. شاخص‌های توصیفی آزمودنی‌ها به تفکیک گروه‌ها

گروه‌ها	فراوانی	میانگین سن (ماه)	انحراف استاندارد سن (ماه)	دامنه سن (ماه)
بی‌قصد	۴۵ (۲۲ دختر، ۲۳ پسر)	۵۵/۳۳	۱/۴۸	۵۳-۵۸
قصد خوب	۴۱ (۱۹ دختر، ۲۲ پسر)	۵۵/۲۹	۱/۷۵	۵۲-۵۹
قصد بد	۴۶ (۲۰ دختر، ۲۶ پسر)	۵۵/۳۹	۱/۵۳	۵۱-۵۸
جمع	۱۳۲ (۶۱ دختر، ۷۱ پسر)	۵۵/۳۴	۱/۵۷	۵۱-۵۹

ضربدر چیزهایی را نشان می‌دهند که «کمی خوب» و «کمی بد» هستند، و دایره میانی نشان‌دهنده چیزهایی است که «نه خوب نه بد» هستند. سپس داستان‌هایی به آزمودنی‌ها گفته شد که در آنها یک رفتار آشکارا خوب (کمک کردن به دوست) یا آشکارا بد (کتک زدن دوست) رخ می‌داد و از آزمودنی‌ها خواسته شد که آن رفتارها را بر روی مقیاس لیکرت نشان دهند. آزمودنی‌هایی که نتوانستند این کار را انجام دهند از پژوهش کنار گذاشته شدند.

در یک طرح آزمایشی، آزمودنی‌ها در یکی از اتاق‌های آرام پیش‌دبستان به شکل فردی آزمون شدند. نخست، کار با مقیاس لیکرت به آزمودنی‌ها آموزش داده شد. یک مقیاس لیکرت به رنگ صورتی که در یک سو چند ستاره به رنگ‌های گوناگون و در سوی دیگر چند ضربدر داشت به آزمودنی‌ها نشان داده شد (شکل ۱). به آزمودنی‌ها گفته شد که کرانه‌های این مقیاس نشان‌دهنده چیزهای «خیلی بد» و «خیلی خوب» هستند، یک ستاره و یک



شکل ۱. مقیاس لیکرت به کار برده شده در پژوهش. پس‌زمینه مقیاس به رنگ صورتی و ستاره‌ها به رنگ‌های گوناگون (قرمز، سبز، آبی، زرد، بنفش) بودند.

راه یک سنجاب، باعث می‌شود که آن سنجاب که می‌رفت تا بیسکویت یک کودک را بخورد تغییر مسیر دهد و بیسکویت یک کودک دیگر را بخورد. رفتار

پس از آموزش مقیاس لیکرت، داستانی برگرفته از داستان واگن برقی به آزمودنی‌ها گفته شد. در این داستان، یک دختر بچه با گذاشتن یک دروازه بر سر

² likert scale

۱- آیا مینا (دختر بچه داستان) عمداً این کودک را ناراحت کرد؟ پاسخ آزمودنی‌ها به این پرسش، دو ارزشی بود: بله (۰)، خیر (۱).

۲- آیا مینا باید حتماً این کار را انجام می‌داد؟ پاسخ آزمودنی‌ها به این پرسش نشان می‌داد که آیا آنان رفتار شخصیت داستان را وظیفه و تکلیف اخلاقی او می‌دانند یا خیر. پاسخ آزمودنی‌ها به این پرسش، دو ارزشی بود: خیر (۰)، بله (۱).

۳- آیا مینا کار درستی انجام داد؟ برای پاسخ به این پرسش از آزمودنی‌ها خواسته شد که رفتار مینا را بر روی مقیاس لیکرت نشان دهند. پاسخ آزمودنی‌ها به این پرسش، پنج ارزشی بود: خیلی بد (۲-)، کمی بد (۱-)، نه بد نه خوب (۰)، خوب (۱)، خیلی خوب (۲).

یافته‌ها

داده‌های به دست آمده از این پژوهش، به همراه دستورها و برون‌دادها، در پایگاه اینترنتی چارچوب علم^۳ باز به نشانی osf.io/5fj7v در دسترس هستند.

قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌

عمدی بودن پیامد بد رفتار. جدول ۲ فراوانی و درصد آزمودنی‌هایی را نشان می‌دهد که گفتند قصد شخصیت داستان ناراحت کردن کودک دوّم نبوده است. آزمون‌های مجذور کای دوسویه نشان دادند که، برابر با فرضیه پژوهش، تفاوت قضاوت‌های عمدی بودن در دو گروه بی‌قصد و قصد خوب معنی‌دار نیست: $\chi^2(1, n=86) = 0.54, p = 0.46$ ، اما در دو گروه بی‌قصد و قصد بد معنی‌دار است: $\chi^2(1, n=91) = 20.33, p < 0.001$ (شکل ۲ را ببینید).

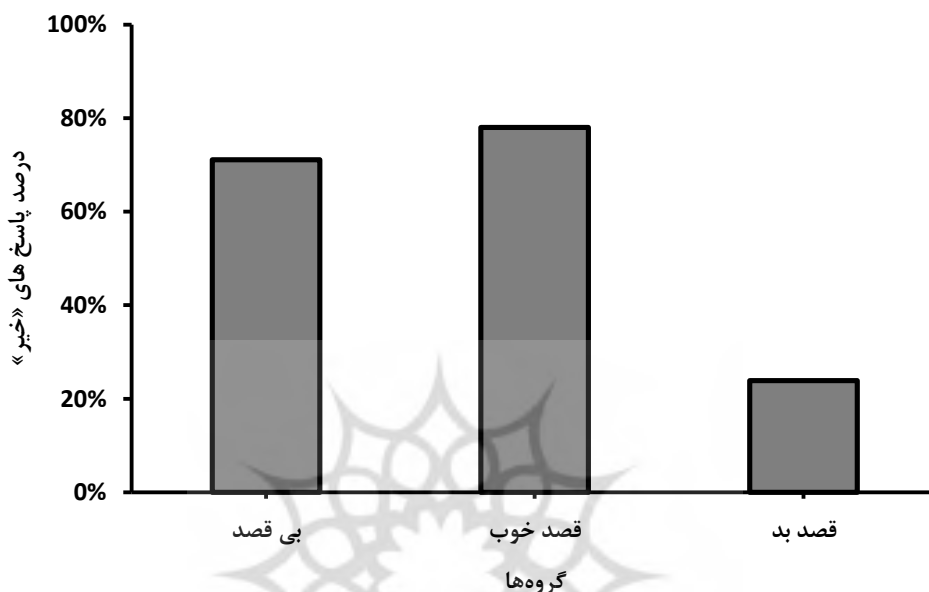
این دختر بچه می‌تواند دو هدف داشته باشد: (۱) کمک به کودک یکم، که اگر چنین باشد آسیب به کودک دوّم پیامد پیش‌بینی نشده و غیرعمدی رفتار او بوده است، و (۲) آسیب به کودک دوم، که اگر چنین باشد کمک به کودک یکم پیامد پیش‌بینی نشده و غیرعمدی رفتار او بوده است. آزمودنی‌ها به گونه تصادفی به سه گروه بی‌قصد، قصد خوب، و قصد بد گمارده شدند تا این داستان را به سه شکل گوناگون بشنوند: آزمودنی‌های گروه بی‌قصد هیچ اطلاعاتی درباره قصد دختر بچه داستان دریافت نکردند، به آزمودنی‌های گروه قصد خوب گفته شد که هدف دختر بچه داستان نجات بیسکویت‌های کودک یکم بوده است، و به آزمودنی‌های گروه قصد بد گفته شد که هدف دختر بچه داستان این بوده است که سنجاب بیسکویت‌های کودک دوّم را بخورد. پس هر سه گروه داستان یکسانی را شنیدند و فقط درباره قصد رفتار شخصیت داستان اطلاعات متفاوتی به آنها داده شد. متن کامل این سه داستان و تصویرهایی که برای درک بهتر داستان به آزمودنی‌ها نشان داده شد در پیوست دیده می‌شود.

سپس پرسش‌هایی درباره داستان‌ها از آزمودنی‌ها پرسیده شد تا اطمینان به دست آید که آزمودنی‌ها داستان‌ها را فهمیده‌اند و به یاد دارند. این پرسش‌ها در پیوست دیده می‌شوند. آزمودنی‌هایی که نتوانستند این پرسش‌ها را پاسخ دهند از پژوهش کنار گذاشته شدند. سرانجام برای اندازه‌گیری قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها (متغیرهای وابسته)، سه پرسش زیر از آزمودنی‌ها پرسیده شد:

³ Open Science Framework

جدول ۲. فراوانی و درصد آزمودنی‌هایی که گفتند قصد شخصیت داستان ناراحت کردن کودک دوّم نبوده است

گروه	فراوانی	درصد
بی قصد	۳۲ از ۴۵	۷۱
قصد خوب	۳۲ از ۴۱	۷۸
قصد بد	۱۱ از ۴۶	۲۴



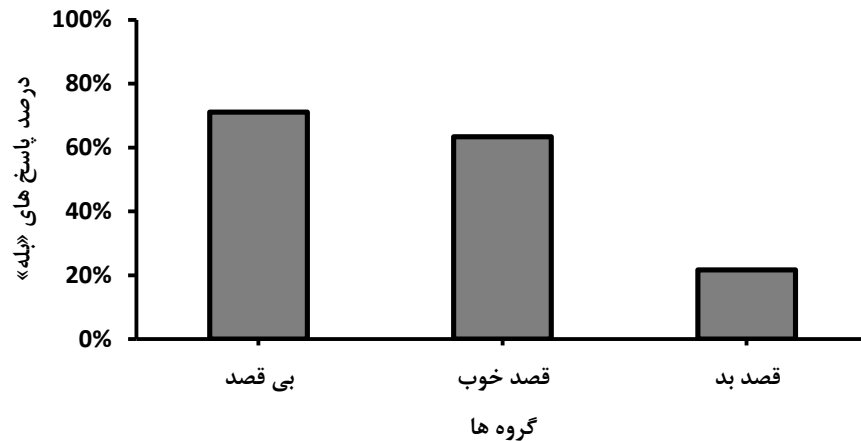
شکل ۲. تفاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌ی عمدی بودن پیامد بد رفتار. از آزمودنی‌ها پرسیده شد که «آیا دختر بچه‌ی داستان عمداً این کودک را ناراحت کرد؟».

فرضیه پژوهش، تفاوت قضاوت‌های وظیفه بودن در دو گروه بی‌قصد و قصد خوب معنی دار نیست: $0/58 = \chi^2(1, n=86)$ ، $p > 0/44$ ، $p = 0/08$ ، اما در دو گروه بی‌قصد و قصد بد معنی دار است: $22/31 = \chi^2(1, n=91)$ ، $p < 0/001$ ، $p = 0/50$ (شکل ۳ را ببینید).

تفاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌ی وظیفه بودن رفتار. جدول ۳ فراوانی و درصد آزمودنی‌هایی را نشان می‌دهد که گفتند که این رفتار، وظیفه و تکلیف اخلاقی شخصیت داستان بوده است. آزمون‌های مجذور کای دوسویه نشان دادند که، برابر با

جدول ۳. فراوانی و درصد آزمودنی‌هایی که گفتند رفتار قصد شخصیت داستان وظیفه و تکلیف اخلاقی او بوده است

گروه	فراوانی	درصد
بی قصد	۳۲ از ۴۵	۷۱
قصد خوب	۲۶ از ۴۱	۶۳
قصد بد	۱۰ از ۴۶	۲۲



شکل ۳. قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌ی وظیفه بودن رفتار. از آزمودنی‌ها پرسیده شد که «آیا مینا باید حتماً این کار را انجام می‌داد؟».

دارند ($p < 0.001$, $df = 2$, $H = 53/02$)، و آزمون‌های U من-ویدنی نشان دادند که، برابر با فرضیه‌ی پژوهش، تفاوت دو گروه بی‌قصد و قصد خوب معنی‌دار نیست ($p = 0.616$, $Z = -0.501$, $U = 867/00$) اما تفاوت دو گروه بی‌قصد و قصد بد معنی‌دار است: $p < 0.001$, $Z = -6.63$, $U = 227/50$ (شکل ۴ را ببینید).

قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌ی

خوب یا بد بودن رفتار. جدول ۴ نشان می‌دهد که گروه‌های بی‌قصد و قصد خوب، رفتار شخصیت داستان را اندکی خوب‌تر از میانه‌ی مقیاس لیکرت درجه‌بندی کردند، اما گروه قصد بد رفتار شخصیت داستان را بدتر از میانه‌ی مقیاس لیکرت درجه‌بندی کرد. آزمون کراسکال-والیس نشان داد که سه گروه با هم تفاوت

جدول ۴. میانگین و انحراف استاندارد درجه‌بندی آزمودنی‌ها از خوب یا بد بودن رفتار شخصیت داستان

گروه	میانگین	انحراف استاندارد
بی قصد	۰/۳۶	۱/۱۱
قصد خوب	۰/۴۱	۱/۳۴
قصد بد	-۱/۴۶	۰/۷۵



شکل ۴. قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره‌ی خوب/بد بودن رفتار. از آزمودنی‌ها پرسیده شد که «آیا مینا کار درستی انجام داد؟».

همبسته بودند (جدول ۴). همبستگی متغیرهای وابسته نشان می‌دهد که هر سه آنها نمایانگر یک سازه، یعنی قضاوت اخلاقی، هستند.

در پایان یک تحلیل همبستگی بر روی هر سه متغیر وابسته (عمدی بودن، وظیفه بودن، و خوب/بد بودن رفتار) در همه گروه نمونه ($n = ۱۳۲$) انجام شد و همان گونه که پیش‌بینی می‌شد، این سه متغیر با یکدیگر

جدول ۵. ضریب‌های همبستگی اسپیرمن برای رابطه سه متغیر عمدی بودن، وظیفه بودن، و خوب/بد بودن رفتار

متغیر	عمدی بودن رفتار	وظیفه بودن رفتار	خوب/بد بودن رفتار
عمدی بودن رفتار	-	۰/۴۷**	۰/۳۱**
وظیفه بودن رفتار	-	-	۰/۲۵**

توضیح.

** $p < ۰/۰۱$.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش کنونی به دنبال شناسایی ساز و کار تشخیص قصد رفتار بود، یعنی می‌خواست بداند که مردم چگونه تشخیص می‌دهند که کدام‌یک از پیامدهای یک رفتار، عمدی و کدام‌یک غیرعمدی است. پژوهش کنونی با انجام یک آزمایش بر روی کودکان این فرضیه را آزمون کرد که انسان‌ها عمدی یا غیرعمدی بودن پیامدهای یک رفتار را با بهره گرفتن از پیش فرض بی‌گناهی یا همان اصل برائت استنباط می‌کنند، یعنی پیامدهای خوب را عمدی و پیامدهای بد را غیرعمدی می‌بینند. پژوهش کنونی با به کار بستن یک شکل کودکانه از داستان واگن برقی نشان داد که تفاوت قضاوت‌های اخلاقی آزمودنی‌ها درباره عمدی بودن پیامد بد رفتار شخصیت داستان، وظیفه و تکلیف بودن رفتار او، و خوب یا بد بودن رفتار او، در دو گروه بی‌قصد و قصد خوب معنی‌دار نیست اما در دو گروه بی‌قصد و قصد بد معنی‌دار است. این یافته‌ها نشان می‌دهند که برابر با فرضیه پژوهش کنونی و همساز با نظریه پردازهای میکایل (۲۰۰۷؛ ۲۰۰۹) و گرین و همکاران (۲۰۰۹)، آزمودنی‌ها برای تشخیص قصد رفتار شخصیت داستان از پیش فرض بی‌گناهی یا همان اصل

برائت سود جست‌اند، زیرا گروهی که هیچ اطلاعاتی درباره قصد شخصیت داستان دریافت نکرد (گروه بی‌قصد) به گروهی که به آنها گفته شد قصد شخصیت داستان خوب بوده است (گروه قصد خوب) نزدیک، و از گروهی که به آنها گفته شد قصد شخصیت داستان بد بوده است (گروه قصد بد) دور بود. به سخن دیگر، آزمودنی‌های گروه بی‌قصد، کمبود اطلاعات درباره قصد شخصیت داستان را با پیش فرض بی‌گناهی جبران کردند (لوین و همکاران، ۲۰۱۸).

یافته‌های این پژوهش با یافته‌های پژوهش مارگونی و سورین (۲۰۱۷)، که نشان دادند کودکان اهمیت اخلاقی قصد خوب را سه سال زودتر از اهمیت اخلاقی قصد بد درک می‌کنند، همساز است، اما با یافته‌های پژوهش‌های هم‌ساز و برون (۲۰۱۴) و مورویچ (۲۰۰۹)، که نشان دادند هنگامی که عامل یک پیامد معلوم نیست پیامدهای منفی عمدی‌تر از پیامدهای مثبت دیده می‌شوند، ناهم‌ساز است. اما شاید بتوان یافته‌های این پژوهشگران را با یافته‌های پژوهش کنونی آشتی داد: هنگامی که عامل یک پیامد را نمی‌شناسیم (همانند پژوهش هم‌ساز و برون، ۲۰۱۴؛ مورویچ، ۲۰۰۹)، پیامدهای منفی را عمدی و پیامدهای مثبت را

۲۰۰۷، ۲۰۰۹)، یک راه حل تجربی برای این مسأله ارائه داده است. بر پایه یافته‌های پژوهش کنونی به نظر می‌رسد تا سن چهار سالگی یک پیش فرض بی گناهی در کودکان رشد و احتمالاً تا بزرگسالی ادامه پیدا می‌کند. این پیش فرض می‌تواند توضیح دهد که انسان‌ها چگونه می‌توانند هدف رفتارهایی را که بیش از یک پیامد دارند استنباط کنند. این پیش فرض از نظر مفهومی به اصل برائت که هم در حقوق جزایی ایران و هم در حقوق بشر بین الملل وجود دارد شباهت دارد. این پیش فرض هم می‌تواند در اوایل رشد و تحول یاد گرفته شده باشد و هم می‌تواند بخشی سرشتی از دستگاه شناختی ما باشد. میکایل (۲۰۰۷، ۲۰۰۹) در تبیین این پیش فرض بی گناهی به یک سنت فلسفی دیرینه اشاره می‌کند که بر پایه آن انسان‌ها به طور ذاتی و سرشتی دارای دانش اخلاقی هستند و این دانش اخلاقی در بر گیرنده یک قاعده کلی است که فیلسوفانی چون هیوم^۱ به آن اشاره کرده‌اند: «جستجوی خوبی و دوری از بدی». بدون این دانش اخلاقی ذاتی زندگی روزمره دچار مشکل می‌شود زیرا مردم به هم بدین می‌شوند، اقتصاد نمی‌تواند کار کند زیرا همه از کلاهبرداری می‌ترسند، و روابط با دیگران به دلیل ترس از فریب خوردن از هم می‌پاشد. می‌توان گفت این که انسان‌های بهنجار قصد خوب را مفروض می‌دانند به شکل گیری و بقای جوامع کمک کرده است.

پژوهش کنونی چند محدودیت داشت که پژوهش‌های آینده باید به آنها توجه کنند. نخست آن که در دنیای واقعی متغیرهای مستقل دیگری نیز هستند که می‌توانند در کنار پیش فرض بی گناهی در چگونگی تشخیص قصد رفتار نقش داشته باشند. از جمله این متغیرها اطلاعاتی است که درباره شخصیت، تاریخچه، و انگیزه‌های فرد داریم. در پژوهش‌های آینده، این

غیر عمدی می‌بینیم، اما هنگامی که عامل یک پیامد را می‌شناسیم (همانند پژوهش کنونی)، برعکس این ماجرا رخ می‌دهد: پیامدهای منفی را با پیش فرض بی گناهی غیر عمدی و پیامدهای مثبت را عمدی می‌بینیم (لوین و همکاران، ۲۰۱۸).

این مسأله که انسان‌ها چگونه قصد و هدف رفتارهای دیگران را استنباط می‌کنند، در روان‌شناسی اجتماعی به خودی خود اهمیت بسیاری دارد اما اهمیت آن زمانی بیشتر می‌شود که این استنباط قصد درباره رفتارهایی انجام شود که پیامدهای اخلاقاً خوب یا اخلاقاً بد دارند، زیرا در چنین موقعیت‌هایی چگونگی استنباط قصد بر قضاوت‌های ما اثر می‌گذارد؛ چه این قضاوت‌ها اخلاقی باشند و چه حقوقی و قضایی (لوین و همکاران، ۲۰۱۸). بسیاری از نظریه‌های شناخت اخلاقی حتی آنهایی که بر نقش مهم قصد در قضاوت اخلاقی تاکید می‌کنند، یا این مسأله را نادیده گرفته‌اند (برای نمونه، کوشمن و همکاران، ۲۰۱۳؛ یانگ و ساکس، ۲۰۱۱) و یا درباره استنباط‌های قصد آزمودنی‌ها مفروضه‌های ضمنی دارند که این مفروضه‌ها حمایت تجربی دریافت نکرده‌اند. از این گذشته در کارهای میکایل (۲۰۰۷، ۲۰۰۹) درباره استنباط قصد که بیشترین نزدیکی را به پژوهش کنونی دارند، شواهد تجربی نظامدار برای حمایت از نظریه‌ای که از آن دفاع شده است دیده نمی‌شود. پژوهش کنونی با بهره‌گیری از یک الگوی تجربی جدید نشان داد که انسان‌ها هنگام استنباط قصد دیگران از پیش فرض بی گناهی بهره می‌گیرند.

از دیرباز نظریه شناخت اخلاقی با این مسأله روبه‌رو بوده است که مردم چگونه در نبود نشانه‌های آشکار یا با وجود مبهم بودن موقعیت از عهده تعیین هدف‌ها و قصد‌های یک رفتار بر می‌آیند. پژوهش کنونی با گسترش کارهای پیشین در این موضوع (میکایل،

^۱ Hume

حتی اگر روایی بیرونی پژوهش کنونی اندک باشد، روایی درونی (کنترل متغیرهای نامربوط) آن قوی است و می‌دانیم که در هر پژوهشی به ناچار یکی از این دو نوع روایی قربانی آن دیگری می‌شود.

منابع

- Baird, J. A., & Astington, J. W. (2004). The role of mental state understanding in the development of moral cognition and moral action. *New Directions for Child and Adolescent Development*, 2004, 37–49. <http://dx.doi.org/10.1002/cd.96>
- Bauman, C. W., McGraw, A. P., Bartels, D. M., & Warren, C. (2014). Revisiting external validity: Concerns about trolley problems and other sacrificial dilemmas in moral psychology. *Social and Personality Psychology Compass*, 8, 536–554.
- Biro, S., & Leslie, A. M. (2007). Infants' perception of goal-directed actions: Development through cue-based bootstrapping. *Developmental Science*, 10, 379–398. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-7687.2006.00544.x>
- Csibra, G., & Gergely, G. (2007). 'Obsessed with goals': Functions and mechanisms of teleological interpretation of actions in humans. *Acta Psychologica*, 124, 60–78. <http://dx.doi.org/10.1016/j.actpsy.2006.09.007>
- Csibra, G., Biró, S., Koós, O., & Gergely, G. (2003). One-year-old infants use teleological representations of actions productively. *Cognitive Science*, 27, 111–133. http://dx.doi.org/10.1207/s15516709cog2701_4
- Cushman, F. (2013). Action, outcome, and value: A dual-system framework for morality. *Personality and Social Psychology Review*, 17, 273–292. <http://dx.doi.org/10.1177/1088868313495594>
- Cushman, F., Sheketoff, R., Wharton, S., & Carey, S. (2013). The development of intent-based moral judgment. *Cognition*, 127, 6–21. <http://dx.doi.org/10.1016/j.cognition.2012.11.008>
- Cushman, F., Young, L., & Hauser, M. (2006). The role of conscious reasoning and intuition in moral judgment: Testing three principles of harm. *Psychological Science*, 17, 1082–1089. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-9280.2006.01834.x>
- Gallese, V., & Goldman, A. (1998). Mirror neurons and the simulation theory of mind-reading. *Trends in Cognitive Sciences*, 2, 493–501.
- Gergely, G., & Csibra, G. (2003). Teleological
- متغیرها می‌توانند یا به عنوان متغیرهای تعدیل‌کننده یا به عنوان متغیرهای نامربوط وارد طرح پژوهش شوند. دوّم آن که آزمودنی‌های پژوهش کنونی از منطقه دو تهران و از خانواده‌هایی بودند که فرهنگ و اقتصاد لازم برای فرستادن فرزندان به پیش‌دبستان را داشتند، اما کسانی که پیشتر، به‌ویژه در دوران کودکی، رفتارهای زیادی را تجربه کرده‌اند که هدف و قصد آن رفتارها منفی بوده است، شاید برای تشخیص قصد رفتار، کمتر از پیش‌فرض بی‌گناهی بهره بگیرند. در واقع پیش‌فرض بی‌گناهی یک گرایش ذاتی و سرشتی است (میکایل، ۲۰۰۷)، که باید با تجربه‌های اکتسابی فرد رقابت کند تا بتواند اثر خود را بر چگونگی تشخیص قصد رفتار بگذارد. پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده یافته‌های پژوهش کنونی را با آزمودنی‌های طبقه‌های پایین اقتصادی-اجتماعی تکرار کنند.
- سوّم آن که ابزار پژوهش کنونی روایی بیرونی نداشت؛ داستان واگن برقی، و معادل کودکانه آن که در پژوهش کنونی به کار رفت، هرگز در زندگی آزمودنی‌ها رخ نداده است و لذا شاید یافته‌های این پژوهش تعمیم‌پذیری اندکی داشته باشند (باومن، مک‌گرو، بارتلس، و وارن، ۲۰۱۴؛ کاهین، اورت، ارپ، فارس، و سوولسکو، ۲۰۱۵). پژوهش‌های آینده می‌توانند از داستان‌های واقعی استفاده کنند، اما به این نکته هم باید توجه کرد که غیرواقعی بودن داستان واگن برقی، نقطه قوت پژوهش کنونی نیز هست، زیرا در پژوهش کنونی لازم بود که آزمودنی‌ها هیچ اطلاعاتی درباره قصد شخصیت داستان نداشته باشند و ای بسا اگر از داستان‌هایی استفاده می‌شد که پیشتر در زندگی آزمودنی‌ها رخ داده بود، آنگاه آزمودنی‌ها از اطلاعات پیشین خود برای تشخیص قصد شخصیت داستان سود می‌جستند و این یعنی ورود متغیرهای نامربوط به پژوهش (میکایل، ۲۰۰۵). به سخن دیگر،

- Cognitive Sciences*, 11, 143–152. <http://dx.doi.org/10.1016/j.tics.2006.12.007>
- Mikhail, J. (2009). Moral grammar and intuitive jurisprudence: A formal model of unconscious moral and legal knowledge. *Psychology of Learning and Motivation*, 50, 27–100.
- Morewedge, C. K. (2009). Negativity bias in attribution of external agency. *Journal of Experimental Psychology: General*, 138, 535–545. <http://dx.doi.org/10.1037/a0016796>
- Pellizzoni, S., Siegal, M., & Surian, L. (2010). The contact principle and utilitarian moral judgments in young children. *Developmental Science*, 13, 265–270. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-7687.2009.00851.x>
- Rakoczy, H., Behne, T., Clüver, A., Dallmann, S., Weidner, S., & Waldmann, M. R. (2015). The Side-effect effect in children is robust and not specific to the moral status of action effects. *PLoS ONE*, 10(7), e0132933. <http://dx.doi.org/10.1371/journal.pone.0132933>
- Scholl, B. J., & Tremoulet, P. D. (2000). Perceptual causality and animacy. *Trends in Cognitive Sciences*, 4, 299–309. [http://dx.doi.org/10.1016/S1364-6613\(00\)01506-0](http://dx.doi.org/10.1016/S1364-6613(00)01506-0)
- Schwitzgebel, E., & Cushman, F. (2012). Expertise in moral reasoning? Order effects on moral judgment in professional philosophers and non-philosophers. *Mind & Language*, 27, 135–153. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1468-0017.2012.01438.x>
- Scott, R. M., & Baillargeon, R. (2013). Do infants really expect agents to act efficiently? A critical test of the rationality principle. *Psychological Science*, 24, 466 – 474. <http://dx.doi.org/10.1177/0956797612457395>
- Sommerville, J. A., & Crane, C. C. (2009). Ten-month-old infants use prior information to identify an actor's goal. *Developmental Science*, 12, 314 – 325. <http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-7687.2008.00787.x>
- Sommerville, J. A., & Woodward, A. L. (2005). Pulling out the intentional structure of action: The relation between action processing and action production in infancy. *Cognition*, 95, 1–30. <http://dx.doi.org/10.1016/j.cognition.2003.12.004>
- Tremoulet, P. D., & Feldman, J. (2000). Perception of animacy from the motion of a single object. *Perception*, 29, 943–951. <http://dx.doi.org/10.1068/p3101>
- Waldmann, M. R., & Dieterich, J. H. (2007). Throwing a bomb on a person versus throwing a person on a bomb: Intervention myopia in moral intuitions. *Psychological Science*, 18, 247–253. [http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-](http://dx.doi.org/10.1111/j.1467-reasoning in infancy: The naive theory of rational action. Trends in Cognitive Sciences, 7, 287– 292. http://dx.doi.org/10.1016/S1364-6613(03)00128-1)
- reasoning in infancy: The naive theory of rational action. *Trends in Cognitive Sciences*, 7, 287– 292. [http://dx.doi.org/10.1016/S1364-6613\(03\)00128-1](http://dx.doi.org/10.1016/S1364-6613(03)00128-1)
- Gergely, G., Nádasdy, Z., Csibra, G., & Bíró, S. (1995). Taking the intentional stance at 12 months of age. *Cognition*, 56, 165–193. [http://dx.doi.org/10.1016/0010-0277\(95\)00661-H](http://dx.doi.org/10.1016/0010-0277(95)00661-H)
- Greene, J. D., Cushman, F. A., Stewart, L. E., Lowenberg, K., Nystrom, L. E., & Cohen, J. D. (2009). Pushing moral buttons: The interaction between personal force and intention in moral judgment. *Cognition*, 111, 364 –371. <http://dx.doi.org/10.1016/j.cognition.2009.02.001>
- Hamlin, J. K., & Baron, A. S. (2014). Agency attribution in infancy: Evidence for a negativity bias. *PLoS ONE*, 9(5), e96112. <http://dx.doi.org/10.1371/journal.pone.0096112>
- Hamlin, J., Ullman, T., Tenenbaum, J., Goodman, N., & Baker, C. (2013). The mentalistic basis of core social cognition: Experiments in preverbal infants and a computational model. *Developmental Science*, 16, 209 – 226. <http://dx.doi.org/10.1111/desc.12017>
- Kahane, G., Everett, J. A., Earp, B. D., Farias, M., & Savulescu, J. (2015). ‘Utilitarian’ judgments in sacrificial moral dilemmas do not reflect impartial concern for the greater good. *Cognition*, 134, 193–209.
- Killen, M., Mulvey, K. L., Richardson, C., Jampol, N., & Woodward, A. (2011). The accidental transgressor: Morally-relevant theory of mind. *Cognition*, 119, 197–215. <http://dx.doi.org/10.1016/j.cognition.2011.01.006>
- Levine, S., Mikhail, J., & Leslie, A. M. (2018). Presumed innocent? How tacit assumptions of intentional structure shape moral judgment. *Journal of Experimental Psychology: General*, 147(11), 1728.
- Malle, B. F., Guglielmo, S., & Monroe, A. E. (2014). A theory of blame. *Psychological Inquiry*, 25, 147–186.
- Margoni, F., & Surian, L. (2017). Children's intention-based moral judgments of helping agents. *Cognitive Development*, 41, 46 – 64.
- Meltzoff, A. N. (2007). The “like me” framework for recognizing and becoming an intentional agent. *Acta Psychologica*, 124, 26 – 43. <http://dx.doi.org/10.1016/j.actpsy.2006.09.005>
- Mikhail, J. (2005). Moral heuristics or moral competence? Reflections on Sunstein. *Behavioral and Brain Sciences*, 28, 557–558. <http://dx.doi.org/10.1017/S0140525X05380095>
- Mikhail, J. (2007). Universal moral grammar: Theory, evidence and the future. *Trends in*

- Henderson, A. M., & Buresh, J. (2009). The emergence of intention attribution in infancy. *Psychology of Learning and Motivation, 51*, 187–222. [http://dx.doi.org/10.1016/S0079-7421\(09\)51006-7](http://dx.doi.org/10.1016/S0079-7421(09)51006-7)
- Young, L., & Saxe, R. (2011). When ignorance is no excuse: Different roles for intent across moral domains. *Cognition, 120*, 202–214. <http://dx.doi.org/10.1016/j.cognition.2011.04.005>
- Young, L., Cushman, F., Hauser, M., & Saxe, R. (2007). The neural basis of the interaction between theory of mind and moral judgment. *PNAS Proceedings of the National Academy of Sciences of the United States of America, 104*, 8235–8240. <http://dx.doi.org/10.1073/pnas.0701408104>
- 9280.2007.01884.x
- Woodward, A. L. (1998). Infants selectively encode the goal object of an actor's reach. *Cognition, 69*, 1–34. [http://dx.doi.org/10.1016/S0010-0277\(98\)00058-4](http://dx.doi.org/10.1016/S0010-0277(98)00058-4)
- Woodward, A. L., & Sommerville, J. A. (2000). Twelve-month-old infants interpret action in context. *Psychological Science, 11*, 73–77. <http://dx.doi.org/10.1111/1467-9280.00218>
- Woodward, A. L., Sommerville, J. A., Gerson, S., Henderson, A. M., & Buresh, J. (2009). The emergence of intention attribution in infancy. *Psychology of Learning and Motivation, 51*, 187–222. [http://dx.doi.org/10.1016/S0079-7421\(09\)51006-7](http://dx.doi.org/10.1016/S0079-7421(09)51006-7)
- Woodward, A. L., Sommerville, J. A., Gerson, S.,

